نگاه

ذهن زیبا

سیداکبر جعفری*

● من قلم خوبی برای نوشتن مطالبی غیرمرتبط با علم فیزیک ندارم، اما اینجا وجدان و انصاف من حکم می‌کرد که آنچه در ذهن دارم را خیلی ساده و بی‌پیرایه بیان کنم.

دکتر قاسم اکسیرفرد به‌دلایلی از حضور در دانشگاه خواجه‌نصیرالدین‌طوسی محروم شده است یا به بیان دقیق‌تر، دانشگاه خواجه‌نصیر از داشتن قاسم محروم شده است، ظاهرا هم هیات خاصی او را فاقدصلاحیت برای عضویت در هیات‌علمی دانشگاه تشخیص داده است. البته وقت آن رسیده است که چنین هیات‌هایی دلایل مکتوب خود را برای مردودکردن افراد ارایه کنند و افرادی که این تصمیم را می‌گیرند، امضای خود را پای تصمیمشان به‌صورت مکتوب درج کنند و مسوولیت تصمیم خود را به عهده بگیرند، اما این مساله مورد بحث من نیست. من می‌خواهم راجع به قاسم بنویسم. قاسم و من به همراه پنجاه‌وچنددانشجوی دیگر، سال۱۳۷۴ وارد دانشکده فیزیک دانشگاه صنعتی‌شریف شدیم. قاسم به‌عنوان عضو تیم المپیاد فیزیک ایران و من با رتبه‌ای دورقمی.

برای آنها که قاسم را از نزدیک نمی‌شناختند، صدای او مشخصه‌اش بود، اما برای ما که اکنون ۱۹سال از دوستیمان می‌گذرد، قاسم را با ذهن زیبایش می‌شناسیم.

او یک‌تیزهوش است که من همیشه به‌حال او غبطه خورده‌ام. او مثل ما آدم‌های معمولی راجع‌به مسایل فکر نمی‌کند و همیشه خارج از چارچوب فکر می‌کند و اتفاقا برای اینکه آدم بتواند یک‌متفکر اصیل باشد، ضرورت دارد بتواند خارج از چارچوب فکر و استدلال کند.

درک چنین افراد تیزهوشی برای همه آسان نیست.

از آن‌جمع ورودی‌های ما که تقریبا همه از اعضای تیم المپیاد فیزیک سال۷۴ ایران بودند، اغلب به خارج از کشور رفتند و برخی از آنها نیز در دانشگاه‌های مختلف دنیا استادانی پویا و محترم هستند.

یک نگاه صادقانه به دوروبرمان بیندازیم: ضریب‌هوشی میانگین ایرانیان چقدر است؟ اگر هرسال یک‌صدو۵۰هزارنفر از نیمه بالای توزیع گاوسی هوش ایران، کشور را ترک کنند، در طول دهه‌ها چه بر سر ضریب هوشی متوسط ما خواهد آمد؟

قاسم جزو معدود کسانی است که در منتهای سمت راست توزیع گاوسی ضریب‌هوشی قرار دارد، اما بااین‌حال دوست داشته در ایران کار کند.

او یک‌فرد عادی نیست و درک او برای عموم آسان نیست.

آیا کشور ما با این همه ادعاهای گوناگون در زمینه‌های مختلف توان آن را ندارد که درصد اندکی از هوش‌های سرشار خود را تحمل کند؟

اگر می‌خواهیم که افراد تیزهوش به‌محض رسیدن به سن دانشگاهی کشور را ترک نکنند، باید بتوانیم طرز فکرکردن خارج از چارچوب آنها را حتی‌الامکان درک کنیم و اگر نمی‌توانیم درک کنیم، دست‌کم تحمل کنیم. مگر تحمل یک آدم باهوش اهل علم که جز فایده‌رساندن کار دیگری از دستش برنمی‌آید چقدر سخت است؟

* دانشیار فیزیک، دانشگاه صنعتی‌شریف

گفت‌وگوی گیتی اعتماد با «شرق»

تهران همواره کارگاه ناتمام ساختمانی

امین یگانه

گفت‌وگوی پیش‌روی‌تان با گیتی اعتماد؛معمار و مدیرعامل و مشاور طرح و معماری و عضو هیات‌مدیره جامعه مهندسان مشاور، یک‌ویژگی برجسته دارد به‌نام صداقت؛ همان گمشده‌ای که معلوم نیست لای کدام برگ از تصمیم‌گیری‌ها و بخشنامه‌ها گم شده است، مساله‌ای که سرایت کرده و همه را دربرگرفته. شاید اصلی‌ترین عاملی که اجازه نمی‌دهد با هم‌دیگر بیشتر رفاقت کنیم و حرف‌هایمان را به هم‌دیگر بزنیم. به‌خاطرهمین است که وقتی می‌خواهم اشاره‌ای برای گفت‌وگویم با گیتی اعتماد بنویسم، علاقه‌مندم از صداقت واژه‌ها و جان لغت‌هایش بگویم؛ صداقتی که محتوای مصاحبه را دربرگفته است؛ مساله معماری شهری و تطور آن، همین‌طور تاثیر آن بر روابط اجتماعی ما با تفاوت روابط اجتماعی در کشور ما با کشورهایی که اعتماد آنها را گشته یا زندگی کرده یا از همه مهم‌تر اینکه چرا ما هیچ‌حس تعلقی به شهری که در آن زیست می‌کنیم نداریم، سرفصل‌های سخنان اعتماد است؛ سخنانی که در اصل روایت‌های بانوی معماری است که دل به سرزمینش دارد، از چنارهایش خاطره دارد و از اینکه امروز پایتختمان در معرض ازدست‌دادن هویتش قرار گرفته، گلایه می‌کند. این گفت‌وگو در اصل دنباله پرونده فردگرایی است؛ بسط این موضوع که ما چرا تنهاتر می‌شویم بی‌ارتباط به آهن‌کوبی‌های کنار پیاده‌رو نیست گویا. راه‌بندان‌ها و همه برج‌هایی که خاطره‌های ما را از شهرمان می‌گیرد همگی تاثیرگذار است انگار.

خانم اعتماد، امروز دیگر می‌توان گفت؛ بر هیچ‌کس پوشیده نیست که خیابان‌ها، ساختمان‌ها و حتی جوی‌های شهر در زندگی ما تاثیر می‌گذارد. به‌نظر شما چقدر حال‌وروز خموده امروز ما تاثیرپذیرفته از شهرمان تهران است؟

محیط کلانشهر، اساسا محیط خشنی است. به‌عبارتی شناختی که در فضای روستایی یا شهرهای کوچک به ساکنان دست می‌دهد، در کلانشهر بسیار اندک است. همین عدم‌شناخت فضا، کلانشهر را مبهم و مجهول‌تر می‌کند. شهروندان کلانشهر همواره با دنیای عجیب‌وغریبی مواجه هستند که هیچ‌رحمی نسبت‌به ساکنانش ندارد چراکه با همه مزایایی که دارد یک‌سری مشکلات سر راه شهروندانش قرار می‌دهد که هیچ گریزی از آنها نیست؛ برای مثال شما که در کلانشهر زندگی می‌کنید نمی‌توانید از ترافیک رها شوید. طبیعتا ترافیک خسته‌کننده است، حتی فکرکردن به ترافیک‌های سنگین اعصاب انسان را به‌هم می‌ریزد. یا اینکه کلانشهرها روابط انسان را هرچه محدودتر می‌کند. مشغله‌هایی که در این نوع زندگی است اجازه روابط گسترده‌ای که در شهرهای کوچک‌تر وجود دارد را نمی‌دهد. در روستاها و شهرهای کوچک‌تر ساکنان نسبت‌به اطراف خود شناخت بیشتری دارند، روابطشان با دوستان و آشنایان بیشتر است و همه اینها موجب آرامش خاطر افراد می‌شود. چراکه «شناخت» موجب امنیت و آرامش خاطر است؛ چیزی که در کلانشهر خیلی کم است. زندگی در کلانشهر افراد را دچار یک «بی‌تفاوتی» می‌کند. کلانشهرنشین‌ها نمی‌توانند به همه جزییات به‌دقت تمام بیندیشند، چراکه دقت هرچه‌بیشتر در جزییات موجب می‌شود که به فرد آسیب بیشتری از لحاظ روانی وارد شود. ازاین‌رو کلانشهرنشین‌ها نوعی کرختی و بی‌تفاوتی دارند. فردگرایی یکی از نتایج این بی‌تفاوتی و کرختی است. می‌شود گفت این فردگرایی به‌نوعی حفاظی است که شهروندان کلانشهر دور خود می‌کشند تا از آسیب بیشتر در امان باشند.

محیط کلانشهر، اساسا محیط خشنی است. به‌عبارتی شناختی که در فضای روستایی یا شهرهای کوچک به ساکنان دست می‌دهد، در کلانشهر بسیار اندک است. همین عدم‌شناخت فضا، کلانشهر را مبهم و مجهول‌تر می‌کند. شهروندان کلانشهر همواره با یک‌دنیای عجیب‌وغریبی مواجه هستند که هیچ‌رحمی نسبت‌به ساکنانش ندارد

یعنی شهروندان کلانشهرها خودآگاهانه کرختی و بی‌تفاوتی را انتخاب می‌کنند؟

این صفات به‌تدریج در افراد به‌وجود می‌آید. به‌نظر من فردگرایی پیامد کلانشهرنشینی است، چون افراد مجبور هستند در مقابل ضرباتی که می‌خواهد از محیط به آنها وارد شود، جلوگیری کنند. به‌هرحال نمی‌شود قاطعانه گفت که این انتخاب، انتخابی خودآگاهانه است. مدتی پیش رفته بودم نیویورک. در این کلانشهر همیشه صدای آژیر بلند است. آژیر آمبولانس، آتش‌نشانی، پلیس و... . در خانه خواهرم اقامت داشتم و اتفاقا اتاقی که برای من درنظر گرفته بودند، به‌طرف خیابان نبود و بنابراین صدای کمتری به اتاق من وارد می‌شد، اما اتاق خواهرم به‌سمت خیابان بود و طبیعتا صدای بیشتری در اتاقش می‌پیچید، ولی صدای آژیر مرا بیشتر از او می‌رنجاند. چون او ساکن آن نیویورک بود و نسبت‌به صداهای اطرافش عادت داشت، اما من نه. می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که چون من به آن صداها عادت نداشتم و درواقع چنین صداهایی در ایران به من آسیب نزده بودند، در برابرشان سپر دفاعی‌ای به‌نام بی‌تفاوتی نداشتم، اما خواهرم چون همواره درمعرض آن صداها بوده، نسبت به‌آنها بی‌تفاوت شده بود. زندگی در کلانشهر این‌طور است؛ خواهر من خودآگاه دربرابر صدای آژیر بی‌تفاوت نشده، بلکه این محیط اطرافش بوده که او را مجبور کرده و البته هرکسی در نیویورک این‌گونه زندگی می‌کند، چون توجه بیش‌ازاندازه به صداهای خیابان انسان را کلافه می‌کند.

می‌شود گفت دلیل اینکه هم‌دلی کم شده، همین توجه به منافع شخصی‌ای است که ما از مدرنیته و زندگی سریع امروز وام گرفته‌ایم؟

وقتی ما در جایی زندگی می‌کنیم که باید برای رفتن به جایی دوساعت در ترافیک باشیم و برای برگشت هم همین‌طور و با درنظرگرفتن حجم انبوه مشغله‌هایی که در زندگی امروز داریم، ارتباط‌های نزدیک خواه‌ناخواه کم‌رنگ می‌شوند. موقعی که ما بچه بودیم، خاطرم هست همسایه‌هایی که هفت‌خانه هم از ما دور بودند را می‌شناختیم، ارتباط می‌گرفتیم و وقتی همدیگر را می‌دیدیم نسبت‌به هم احساس هم‌دلی می‌کردیم، اما امروز همسایه‌هایی که در یک پاگرد هستند و از نظر فیزیکی به‌هم نزدیک‌اند، هم‌دیگر را نمی‌شناسند، چراکه افراد صبح از خانه بیرون می‌زنند و شب با خستگی تمام برمی‌گردند. تعاملی که قدیم بود دیگر ایجاد نمی‌شود. به‌نظر من تعامل‌های اجتماعی به‌خاطر مشغله‌های زندگی امروز ازبین‌رفته یا حداقل کم‌تر شده است.

به‌نظر شما وقتی شهرهای مدرن ساخته می‌شد، اندیشه‌ای بود که آگاهانه بخواهد شهروندانش را به‌سوی کرختی و خمودگی سوق بدهد؟

نه! من فکر نمی‌کنم وضعیت امروز ما آگاهانه بوده باشد، البته درباره معماری شهرهای قدیم می‌شود به نکاتی آگاهانه پی برد؛ مثل تکیه‌ها و بازارها و... . هم‌اکنون هم در معماری شهری، برای برقراری روابط اجتماعی تمهیداتی اندیشیده می‌شود. ازاین‌رو نمی‌شود گفت شهرهای قدیم به‌صورتی آگاهانه، طوری معماری شده بود که روابط اجتماعی بیشتر شود و امروز شهرها را طوری می‌سازند که این روابط کم‌رنگ شود. به اقتضای زندگی در هر دوره شهرهایی ساخته می‌شود. این نوع عملکرد اقتصادی و اجتماعی شهروندان است که وضع شهرها را هم رقم می‌زند. بنابراین در این فرم از تعامل اجتماعی به‌دلایل دیگری مانند اقتضائات اقتصادی، هم‌دلی کم‌رنگ‌تر می‌شود و این مساله به‌صورت مستقیم به معماری شهری ارتباطی ندارد. یک مساله‌ای هم که نباید فراموش شود، به‌وجودآمدن یک‌سری ارگان‌ها و نهادهای خاص است که نیازهای شهروندان را تامین می‌کنند. این ارگان‌ها بسیاری از نیازهای شهروندان را تامین می‌کنند که قدیم نبودند. نبود آنها موجب می‌شد که افراد از هم‌دیگر کمک بگیرند، درنتیجه روابط گسترش پیدا می‌کرد. در زمان‌های گذشته اگر برای خانواده‌ای مشکلی پیش می‌آمد، همسایه‌ها دست‌به‌دست هم می‌دادند تا آن مشکل را رفع کنند، اما امروز افراد هنگام بروز یک‌مشکل در روند زندگی با اورژانس، آتش‌نشانی یا دیگر ارگان‌ها تماس می‌گیرند. این ارگان‌ها جای تعامل اجتماعی تنگاتنگ را گرفته و لزوم روابط اجتماعی ازبین‌رفته است.

«امروز ایرانیان خونگرم و جمع‌گرا، فردگراتر می‌شوند»، باتوجه به اینکه شما به بیش از ۴۰کشور سفر کرده‌اید در تجربیاتی که دارید چنین گزاره‌ای چقدر ثابت می‌شود؟

من چون هم در ایران زندگی کردم و هم خارج از ایران، وقتی به نمودهای روابط اجتماعی و زندگی فردی افراد نگاه می‌کنم، نمی‌توانم به قاطعیت بگویم ما دچار فردگرایی شده‌ایم. همه خانواده‌های ما هنوز پدران و مادرانشان را به خانه سالمندان نمی‌فرستند. یکی از نمودهای فردگرایی می‌تواند همین مساله باشد. در کشور ما در شهرهای بزرگ هم اغلب افراد، پدران و مادرانشان را به خانه سالمندان نمی‌سپارند. درحالی‌که در اروپا این فرستادن بزرگ‌ترها به خانه سالمندان یک امر رایج است.

شاید این حرف شما درباره نسل خودتان درست باشد، اما نسل فعلی دیگر تحمل پدربزرگ‌ها را چندان که بایسته است ندارد.

ما از تفاوت نسل‌ها صحبت نمی‌کنیم. از طرفی این مطالبی که می‌گویم مستندبه تجربیات شخصی من است و مستندبه پژوهش‌های گسترده نیست و بعید می‌دانم در ایران هم برای این موضوع پژوهش دقیقی انجام شده باشد. آنچه من از ظاهر جامعه خودمان می‌بینم و با جوامع دیگری که رفته‌ام مقایسه می‌کنم، به این نتیجه نمی‌رسم که فردگرایی در کشور ما بیشتر از کشورهای دیگر باشد.

ادامه در صفحه ۱۷

عکس: آیدین رهبر، شرق

یادداشت

پیدایش «فراخود» در کودکان و آسیب‌های احتمالی آن

علی‌اکبر رحیمی*

● بنابر گفته‌ای قدیمی، بچه به دنیا که می‌آید تازه دردسرها شروع می‌شود. بعد از ذوق‌وشوق‌های چندروزه و چندماهه ابتدایی پس از تولد هر کودکی و به‌تدریج که کودک مسلط به زبان شد، بحث تربیت و پرورش رفتارهای صحیح به کودک، بزرگ‌ترین نگرانی والدین است. در این میان و در بسیاری از اوقات با تمام نیت‌های خوب و اعمال به‌ظاهر دلسوزانه‌ای که آنها انجام می‌دهند، بروز رفتارهای (به‌زعم والدین) غلط و منفی بچه‌ها بیشتر از رفتارهای خوبشان است. اکنون سوال این است: به چه شیوه‌ای به بچه‌ها بیاموزیم که برخی کارها غلط و برخی دیگر درست هستند؟ پاسخ هرچه باشد، اما نتیجه‌اش مشخص است: پیدایش پدیده‌ای که در روانشناسی به آن فراخود گفته می‌شود.

اگرچه این اصطلاح اولین‌بار توسط فروید به‌کار گرفته شد و بعدی‌ها با نظر او به‌طور کامل موافق نبودند اما به‌هرترتیب همه روانشناسان بعد از او موافق این قضیه‌اند که در حدود سه و چهارسالگی والدین بایدها و نبایدهای رفتاری را به بچه‌ها با لحن تند و شدیدتری گوشزد می‌کنند. فروید بر این عقیده است که این اتفاق منجر به شکل‌گیری فراخود می‌شود. وی معتقد است در ابتدا همه ساختار شخصیت کودک بخشی است به نام نهاد، که تمام هم‌وغمش فقط خوردن و لذت‌بردن است، بی‌آنکه منبع تغذیه، امکانات زمانی و اخلاقی برایش مهم باشد. در مرحله دوم بخشی دیگر به نام خود به وجود می‌آید و کودک از وجود خارجی خودش آگاه و مثلا متوجه می‌شود برخی چیزها مال خودش است و برخی چیزها نه. در مرحله آخر، بخش فراخود شکل می‌یابد و پیدایش این بخش با مفهومی به نام عقده ادیپ همراه است که در این مقاله حوصله‌ای برای توضیح آن نیست. به‌هرترتیب من برتر یا فراخود یا سوپرایگو، در برخوردها و رفتارهای کلامی و غیرکلامی والدین و اطرافیان کودک شکل می‌گیرد.

فراخود (که در عوام مردم بیشتر با اصطلاح وجدان شناخته می‌شود)، مملو از بایدها و نبایدهاست، محل تجمع خواسته‌هایی است که از اصل اخلاق تبعیت می‌کنند. در این بخش، پذیرش قوانین و هنجارهای جامعه مهم‌ترین هدف است. هدف والدین هم مشخص است: فهماندن این قضیه به کودک، که هرکاری که دلش خواست، نمی‌تواند انجام دهد و بسا ممکن است به‌خاطر برخی کارها (که اتفاقا کودک از انجام آن امور لذت هم می‌برد... مثل شکستن شیشه یا به‌هم‌ریختن اتاق) تنبیه هم بشود. در اولین برخوردها، واکنش کودک سراسر از سرگشتگی یا حتی نفرت از والدین و آن اصول است. در مراحل بعدی امید می‌رود به‌تدریج که کودک اجتماعی‌تر می‌شود، با این اصول، برخورد ملموس‌تر و واقع‌بینانه‌ای داشته باشد و همه آن اصول را بپذیرد ولی قصه به این راحتی پیش نمی‌رود. زیرا به‌تدریج که کودک بزرگ‌تر می‌شود، گاهی اوقات، محتوای این بخش از شخصیتش بیشتر از سایر بخش‌ها می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۷

جدول ۲۲۱۳ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- شکست ورزشی- از نمادهای حاکمیت هر کشور است- حیله‌گر ۲- نواری که غضروف‌ها را به یکدیگر متصل می‌کند- بوی خوش- خانه زیرزمینی ۳- شب‌زنده‌داری- کودن- آزاد ۴- علم شعبده‌بازی- قهوه‌خانه فرنگی- مخلوطی از شن، ماسه، سیمان و آب ۵- مادر ورزش‌ها- واحد شمارش گردنبند- خواب خوش- تلاش دفاعی بدن در مقابل بیماری ۶- معبود- سیاه‌رگ- فاقد بیماری ۷- پنبه‌زن- بهشت ارم را بنا نهاد- شراره آتش ۸ - مدافع باسابقه تیم فوتبال استقلال ۹- رایزنی- بدون کم و کاست- فن‌آوری نوین و درحال توسعه ۱۰- مژده- زین و برگ اسب- عقیده ۱۱- کاشف میکروب سل- آب صاف و گوارا- جهان دیگر- پول ژاپن ۱۲- شیفته و شیدا- کبوتر دشتی- نزدیک‌ترین سیاره به خورشید ۱۳- پرستار- در بیان علت به کار می‌رود- افسار ۱۴- زیبایی و آراستگی- از جزایر خلیج‌فارس- حرکتی در ژیمناستیک ۱۵- سالن نمایش فیلم- از اعیاد مسلمانان- پرنده‌ای با پاهای بلند.

عمودی:

۱- ترجمه- از جزایر زیبای یونان ۲- نوشیدنی حیات‌بخش- رفیق آذری- بیرونی ۳- نگین انگشتر- فیلمی ماندگار ساخته داریوش مهرجویی- زبان عربی ۴- پاک‌کردن- از سنگ‌های زینتی- قصد و اراده ۵- کارگر کشتی- عنکبوت پشمالو- دومین حرف الفبای یونانی ۶- نصیحت- تراوش کردن- برقرار و آباد ۷- سخن بی‌پرده- فقیر و بی‌چیز- آکنده ۸ - عددی یک رقمی- همیشگی- برگشتن ۹- شگفت‌زده- رمان مشهور شولوخف روسی- رب‌النوع خورشید در مصر باستان ۱۰- موشواره کامپیوتر- پرده گوش- درنگ ۱۱- شیوه- قانونی که چنگیز برای مغولان وضع کرده بود- پشک ۱۲- R- افتخارکردن- دست‌درازی ۱۳- توان- انتهای دو فک پرندگان- مرکز مرکزی ۱۴- جهان معنی- رمان مشهور «شارلوت برونته» انگلیسی- فرمان اتومبیل ۱۵- داستانی نوشته هوشنگ مرادی کرمانی- پایتخت کشور نامیبیا.

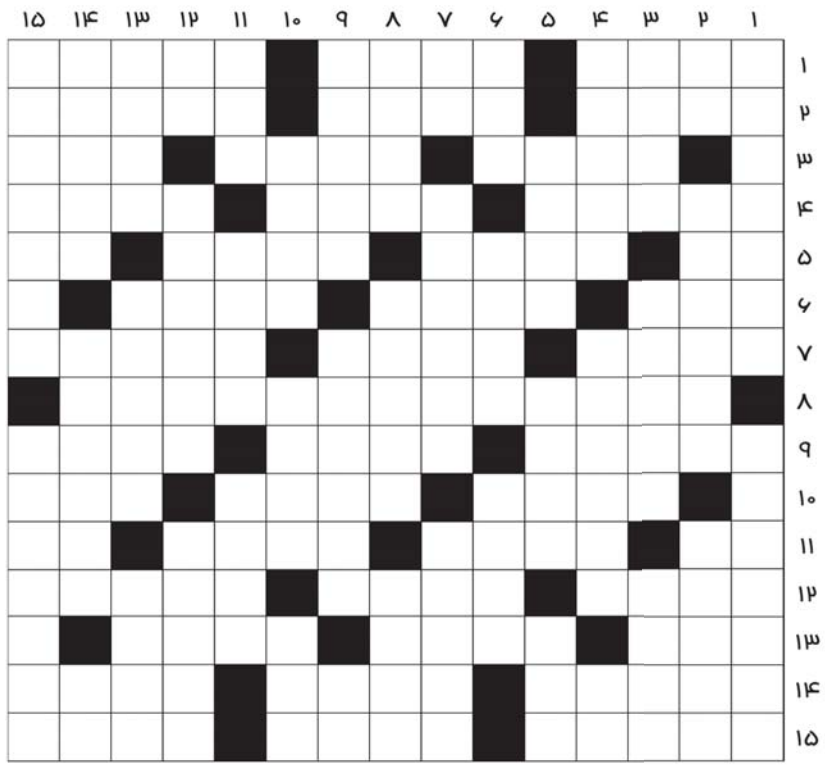

حل سودوکو سخت

۵	۲	۳	۸	۷	۶	۴	۹	۱
۱	۶	۸	۹	۵	۴	۳	۲	۷
۹	۴	۷	۳	۱	۲	۵	۶	۸
۷	۸	۱	۴	۹	۳	۲	۵	۶
۲	۳	۶	۱	۸	۵	۷	۴	۹
۴	۹	۵	۶	۲	۷	۸	۱	۳
۶	۱	۴	۲	۳	۸	۹	۷	۵
۳	۷	۹	۵	۴	۱	۶	۸	۲
۸	۵	۲	۷	۶	۹	۱	۳	۴

حل سودوکو ۱۲۰۹

۷	۵	۲	۸	۱	۹	۴	۶	۳
۳	۱	۹	۴	۲	۶	۸	۵	۷
۴	۸	۶	۳	۷	۵	۱	۲	۹
۶	۷	۸	۹	۴	۲	۳	۱	۵
۱	۲	۴	۵	۳	۷	۹	۸	۶
۵	۹	۳	۶	۸	۱	۲	۷	۴
۸	۳	۵	۱	۶	۴	۷	۹	۲
۲	۶	۱	۷	۹	۳	۵	۴	۸
۹	۴	۷	۲	۵	۸	۶	۳	۱

جدول ۲۲۱۲

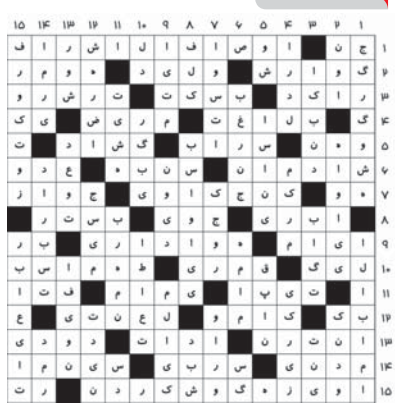

سودوکو سخت ۱۲۱۰

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

۳		۲		۶				
۶		۷		۸			۳	
۵		۱					۶	
		۴	۶					۵
۸			۲				۴	
۹	۲		۸					
۱		۸	۷					
	۷	۳	۹					
		۹	۱			۵		۳

سودوکو ۱۲۱۰

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

۸		۴		۲		۷		۹
	۳	۹				۱	۸	۲
۲	۵			۹		۴		۳
	۴	۱				۶	۲	
	۶				۵	۹	۷	۴
	۲		۶	۷		۳		
			۱	۸		۲		۶
۱			۴			۵	۹	
		۶	۷				۳	